

روزنه یی بر

کارزار استعمارگران امپریالیست

برای تربیه اهالی به برده خوئی، چاپلوسی و بزدلی

و نقش "فرمایش نویس" ها در این کارزار

نوشته : فولادگر

آغاز سخن

امپریالیسم امریکا و متحدین آن کارزار فراگیری را برای تغییر دیدگاه ها و ذهنیت های مردم افغانستان براه انداخته اند. هدف اساسی این کارزار تربیه مردم کشور بار و حیه بردگی و یاحداقل بی تفاوت ماندن آنها در قبال ستمگری، غارت و کشتار مردم این کشور میباشد. این نوشته در نظر دارد گوشه یی از این کارزار و ویرانگرانه را ترسیم کند. روشن است که روشنفکران انقلابی افغانستان نمونه های عالیتری از این کارزار را با نوشته های شان ترسیم خواهند کرد.

زاویه دید به این کارزار،

امپریالیسم با ایدئولوژی بورژوازی به کارزار تجدید تربیه اهالی مستعمرات دست میزند. از جاییکه امپریالیسم سرمایه داری محتضر است، ایدئولوژی آن نیز ایدئولوژی محتضربه بن بست رسیده میباشد که تمام انواع ایستائی و فرسودگی بورژوائی را حمل میکند. بنابر عقیده اندکی تاریخی مستعمرات (افغانستان و عراق) و خدمت گذاری نیروهای اپورتونیست و روشنفکران تسلیم طلب و شرکا، امپریالیسم قادر میشود که حتی این ابزار فرسوده را در تغییر ذهنیت مردم مورد استفاده قرار دهند. نیروهای عامل این تجدید تربیت دو پیشینه تاریخی و دو خاصیت اجتماعی ایدئولوژی استعمار را به نمایش میگذارند. یکی برآمدن در شکل قلدری کاوبائی است که در وجود ارتش و قوای مسلح افغانستان و عراق بطور مسخ شده و تقلبی بچشم میخورد؛ یعنی خوی و عادات یک "ریدنیک" تکزاسی بایک عضو "متمدن و قانون گرائی کوکوس کلان". تبارز دیگر این ایدئولوژی به شکل شیادی و حرامزادگی انگلیسی است. این آخری را با همان چندش آوری و اشنم از انگیزی "محافظه کارانه اش" در وجود احزاب سیاسی و فعالین مدنی پرچمی و روشنفکران تسلیم طلب مشاهده میکنیم.

پیشینه تاریخی

هنگامیکه استعمار کهن و اردممالک عقبمانده آسیا، افریقا و امریکای لاتین شد، در گام اول تعلیم و تربیه را برای اهالی مستعمرات ممنوع قرار داد تا مانع رشد ذهنی آنها گردد. امادیری نگذشت که

نیازهای سیاسی- نظامی و اقتصادی آنها، مجبورشان ساخت تا این سیاست را تغییر بدهند. زیرا استعمارگران برای تولید، مبادله، ترانسپورت و امور اداری شان به کاتب، و منشی، میرزا و عریضه نویس، چایدار باشی و چمچه کش، خانه سامان و مبلغ که بتواند دستورات را بخواند، ضرورت داشت. بابتشرف صنایع و نیاز استعمار به مواد خام از یکطرف و ضرورت بازار فروش و تجارت بامستعمرات از جانب دیگر، دامنه تعلیم و تربیه در مستعمرات وسیعتر شد. آنها در مراکز عمده تولید مواد خام و بازار فروش نیز مدارس ایجاد کردند و برای تسهیل کارهای خود شان، زبان و سیستم اداری خود را به اهالی این مراکز یاد دادند. اماستمگری و استثمار استعمارچیان اهالی مستعمرات را به عصیان های خود بخودی و امید داشت. این شورش ها که اغلبا بواسطه سران عشایر، رحانیون و قسماخرده بورژواهای روشنفکر رهبری میشدند، نمیتوانستند کلونیا لیزم و بعدا امپریالیسم سرمایه داری را ضربه استراتژیک بزنند. اما با وجود آنها باعث اختلال امنیت و بروز مشکلات در راه غارت مستعمرات میگرددند. آنها میتراستیدند که این جنبش ها در درازمدت راه نجات دائمی شان را پیدا کنند و به شورش های سازمان یافته مبدل شوند. برای جلوگیری از انکشاف آنها تا این سرحد، استعمارچیان به دو سلاح دست بردند، نخست مذهب خود را بطور وسیع به تبلیغ گرفتند و صلح و آشتی مذهبی را در روستاها بر دند و اهالی را یاد دادند که "اگر کسی به یکطرف صورتت سیلی نواخت، تو جانب دیگر آنرا بسوی او برگردان". ثانیاً اعتیاد به تریاک را در بین اهالی مستعمرات اشاعه دادند.

امادر نیمه دوم قرن گذشته، گلیم استعمار کهن چیده شد. اداره مستقیم کشورهای عقبمانده جهان به اداره غیر مستقیم آنها تبدیل گردید. صدور کالا و خرید مواد خام از مستعمرات جای شان را به صدور سرمایه و نفوذ استراتژیک داد. مبارزه امپریالیسم برای ایجاد ذهنیت در جهان عقبمانده در این دوره باز هم دو مشخصه دارد. نخست تقویه جنبش های اسلامی در کشورهای اسلامی معین و ثانیاً تبلیغ دموکراسی غربی یا دموکراسی امریکائی در تمام کشورهای رو به انکشاف. امپریالیسم جنبش های اسلامی را در مصر بدلیل جلوگیری از گسترش ناسیونالیسم عرب که به واسطه روند ناسیونالیستی جمال عبدالناصر ایجاد گردیده و گسترش می یافت و سلطه امپریالیست ها را بر کانال سوئیز به خطر مواجه میساخت و در افغانستان بدلیل جلوگیری از پیشروی روسها ایجاد و از نگاه مالی، تشکیلاتی و نظامی دست و دلباز کمک کردند. این سیاست در ایران، ترکیه، عربستان سعودی و امارات متحده عربی در جهت جلوگیری از نفوذ آنها حرکت نمود. در ممالک غیر اسلامی، امپریالیسم دگمای فرسوده دموکراسی پارلمانی را به تبلیغ گرفت. دموکراسی امریکائی یا دموکراسی بورژوازی یعنی ساختار سیاسی ای که در جهان عقبمانده سران قبایل، خوانین، فئودال ها، متنفذین مذهبی، مرتجعین دیپلوم دار و بورژوازی دلال از آن طریق برگردده خلق سوار میشوند. با این "دموکراسی" به راحتی میتوان کسانی را بقدرت رسانید که برای امپریالیسم مفید هستند. مثلاً؛ "کنتراس ها" را در نیکاراگو ابعای "ساندنیست" هانشانند و اگر هم احیاناً افرادی برنده شوند که مطلوب خاطر امپریالیست ها نباشند، نتایج انتخابات را غیر قانونی اعلام کنند. حماس و الفتح در فلسطین، جبهه اسلامی و کمپرادور های وابسته به امپریالیسم در الجزایر، زانویی ایف و اپوزیسیون مزدور تحت رهبری مورگان چانگرای در زیمبابوی و... غیره نمونه های این سیرک مسخره

بازی اند. دموکراسی بورژوائی و جنبشهای اسلامی (جنبش اخوان المسلمین) در فزاینده استعمار جای تریاک و تبلیغ مسیحیت را گرفته و به سلاح سلطه گری امپریالیزم و ارتجاع مبدل شدند.

بعد از سقوط اتحاد شوروی، امپریالیزم برخلاف گذشته برای دوحله و ابسته (دموکراسی خواهان و جنبش های اسلامی) دوسیاست تقویه مالی و حمایه سیاسی را در پیش گرفت. آن احزاب و سازمانهای اسلامی که بطور مستقیم وابستگی شان رابه امپریالیزم اعلام داشته و عملا در خدمت سیاستهای استراتژی یک آنها درآمدند، مورد حمایه قرار دادند و آن بخش هایی که اینکار را نکردند به اشکال مختلف مورد مجازات قرار دادند. امام دموکراسی خواهان را بیشتر و گسترده تر مورد حمایه ملی و بین المللی قرار دادند. مثلا: امپریالیزم آلمان با دست و دل بازر و شنفکران تسلیم طلب افغانستان در آلمان رابه اطراف محور دموکراسی گرد آورده و یک کمیته نمایشی را از بازماندگان اخگر، ساما و سازمان رهائی بنام "شورای دموکراسی" ساخت و امکانات وسیعی تبلیغاتی را برای آنها مهیا نمود، رهبران آنها را در رادیو و تلویزیون دویچ ولی بکارگماشت و... غیره. در حالیکه جنبش اسلامی افغانستان یعنی محبوب دل امپریالیزم به دوحش تقسیم شده و هر دو بخش برای مصرف تسلیحات زمان جنگ با اتحاد شوروی، در مقابل یکدیگر به جنگ و ادار ساخته شده بود. اگر انکشاف این پروسه را تا امروز تعقیب کنیم می بینیم که دوحط تاریک که از یک منبع منشامیگیرندوبه عین مقیاس ضد مردمی و ضد منافع ملی اند، در کشورهای مستعمره در جهت تغیر دادن ذهنیت مردم برای خدمت به امپریالیزم مشغول کار میباشند. به ایندلیل میتوان بطور قاطع حکم کرد که همانقدر که گلبدین، سیاف، خلیلی، محسنی و دیگران دشمنان مردم افغانستان اند، به همان اندازه تسلیم طلبان و طرفداران دموکراسی امریکائی دشمنان مردم افغانستان میباشند. آنها یکسان به اندازه همدیگر مزدور بوده و در تریبه مردم افغانستان به بردگی و اسارت نقش دارند.

اهداف کارزار تغیر ذهنیت و افکار مردم مستعمرات

امپریالیزم از تغیر دادن ذهنیت ملل مستعمره، درگام اول میکوشد اداره استعماری مزدور را با ثبات سازد. امنیتی را تحمیل کند که بتواند اهالی مغلوب رابه تیپ خاطر خود اداره کند. آنها را در راستای اهداف سیاسی، اقتصادی اش به تولید و مبادله و اردصحنه ساز دوگام بگام به این توهم متقاعد کند که اشغال کشور آنها و سلطه استعماری امپریالیزم برای "بهبود زندگی آنها می باشد" و استعمارگران امپریالیست "برای خدمت به آنها به انجام آمده اند و خودشان در این معامله نفعی ندارند!". این توهم، که جامعه را از نظر ذهنی سراز نوقطب بندی میکند، به واسطه سیاست تفرقه افگنی استحکام می یابد. سیاست تفرقه افگنی در امتداد خط مذهبی شیعه و سنی و مسایل ملیتی صورت میگیرد. به این طریق آنها ذهنیت های جدید را در جامعه تولید و بر اساس آنها قطب بندی های جدید را بوجود می آورند و اهالی بطور اتوماتیک راه شان را گم میکنند. برخی از عوامل امپریالیزم با وقاحت میگویند که مبارزه علیه اربابان جدیدشان در حکم مخالفت با "مدنیت" و "فرهنگ گرائی" است!

اژدهای دوسر و ذهنیت بی دفاع مردم

ذهنیت اهالی هر کشور محصول شرایط عینی حاکم بر آن کشور می باشد. شرایط عینی ای که باسلطه استعماری امپریالیزم در افغانستان بوجود آمده شرایط سیاسی - نظامی است که یک برآمد کشتار قتلعام و سرکوب خلق از جانب امپریالیستها و مزدوران جهادی و طالبی آنها و برآمدیگر آن فسادگسترده و بی سابقه ای است که در حال حاضر در تمام آسیای جنوبی نظیر ومانندی ندارد. ذهنیت و افکار مردم افغانستان تحت این شرایط مانند دانه های گندم در بین این دوسنگ آسیاب آرد میشود. شرایط جنگی، نا امنی و زورگویی قوماندانها و فرماندهان جهادی که اکنون حاکم و ولسوال، والی و وزیر شده اند مردم زحمتکش و شریف کشور را مجبور به فرار و آوردن به شهرها میکنند. در شهرها اگر پسران و دختران آنها از شرباندهای آدم ربائی فهمیم، سیاف و دیگران ایمن بمانند زندگی آنها از فسادقانونی - دولتی ایمن نیستند. در بطن چنین شرایطی دو "نجات دهنده" که هر دو دوسریک اژدهای خون آشام است بسراغ آنها می شتابند. یکی NGO هاست که از هر طریق میگوید افکار و اعتقادات آنها را تغییر بدهد و دیگری و اعظین دموکراسی امریکائی است که یک رخ آن جامعه مدنی، رخ دیگر آن احزاب سیاسی و نوانخانه آن بورسیه های اروپا و امریکا و هندوستان میباشند.

پروژه های تغییر ذهنیت و افکار اهالی مستعمرات

امپریالیست ها پروژه دستکاری اذهان (مانیوپولیت افکار) عامه را در کشورهای مستعمره "پروژه ایجاد ذهنیت" مینامند. پروژه "ایجاد ذهنیت" یک پروژه طولانی و پیچیده است و شامل نقشه های چندین بعدی می باشد که با حملات چند جانبه بر پیکر ذهنیت اهالی مستعمرات اجرا میشود. بخشی از این نقشه ها در گذشته بطور خیلی ساده از طریق سازمانهای خیریه، کلیساها، موسسات غیر دولتی پیس کورپ انجام می یافت. اما بارشداقتصاد مارکیت و پدیدار شدن IMF و بانک جهانی نتنها اسلوب کار پیسیف، بلکه خود این سازمانها موثریت خود را از دست دادند، زیرا آنها از یک طرف کوچک و از جانب دیگر پر اگنده و پاسخگوی شرایط جدید نبودند. اسلوب کار پیسیف، اسلوب کار دفاعی دراز مدت سرمایه داری است در حالیکه حرص سودگشی IMF و بانک جهانی خواستار اسلوب کارتهاجمی و سریع الانجام می باشد. امپریالیزم باید پوتنسیال رشد اقتصادی ممالک رو به انکشاف را فلج و در صورت امکان نابود سازد، این در حکم مبارزه برای بقای امپریالیزم می باشد. چنین کاری بدون تغییر دادن بنیادی روحیه استقلال طلبی و تمایل ملی اهالی این کشورها ناممکن است. زیرا بدون نابودی روحیه میهن پرستی و بیاتغیر دادن ماهیت آن، این احتمال همیشه موجود است که مردم مستعمرات متوجه فلج بودن اقتصاد ملی شان شده و در صدد آزادی از چنگال امپریالیزم بر آیند. به ایندلیل نابودی روحیه میهنپرستی، آزادی خواهی و استقلال طلبی اهالی مستعمرات مستلزم سازماندهی حملات چند جانبه از جانب امپریالیزم می باشد که با بردن NGO هادر داخل اینکشورها آغاز میشود. برای چنین منظوری بود که بعد از سقوط اتحاد شوروی آنها سازمانهای کوچک به اصطلاح "خیریه" را در وجودتشکل های بزرگ جهانی مانند Oxfam, USaid, و NED مدغم ساختند. این تشکلها تحت عنوان

غیردولتی بودن بطور مستقیم و غیر مستقیم ذهنیت اهالی را برای پذیرش اسارت و ذلت آماده میسازند. تجربه اوکراین، گرجستان، لیتوانی، لیتویا، استونیا، مالدوا و ارمنستان نشان میدهد که با ngo ها میتوان بهتر از یک ارتش نیرومند کشور های عقبمانده را کنترل کرد. اگر نقش ngo ها را در افغانستان مورد بررسی قرار دهیم می بینیم که آنها از طریق ngo ها و استخدام افراد بومی به درون جامعه بسته روستائی نفوذ میکنند و با برپائی و تمویل پروژه های امور اجتماعی مانند برابری مردوزن، حق زن در خانواده، ترویج سهمگیری زن در امور تولید در بخش های باسوادی، مدارس، حمایه طفل و مادر، نظافت و حفظ الصحه و... غیره-- این ذهنیت را ایجاد و تقویه میکنند که اشغالگران امپریالیست "خوب" اند. آنها اندک بایده های جدید سنت های کهن فئودالی و عشائری را می شکنند و زندگی مردم را بهبود می بخشند. در حالیکه امپریالیستها آنقدر پشک های خدا پرست نیستند که به رضای خداموش بگینند

میکانیزم مانوپولاسیون ذهنیت عامه،

در بالا گفتیم که در پروسه مانوپولیت اذهان اهالی مستعمرات و کشورهای وابسته متخصصین رشته های متفاوت گرد هم می آیند. در طرح هائی به این مقیاس همیشه بودجه های هنگفتی نیز مایه گذاری میشود. امپریالیست ها گزارشگران، خبرچین های بومی، فعالین جامعه مدنی، کارکنان ngo ها، گزارشگران و کارکنان سازمان ملل و داده های تاریخی ممالک مستعمره را در اختیار تحلیل گران و رزیده جامعه شناسی، سیاست و فعالین فرهنگی میگذارند. استنتاج آنها را به استراتژیست های ورزیده و ریاضی دانان و بهیفر و لوزیست ها میدهند تا پلان های کوتاه مدت و دراز مدت را تهیه و سیاست های تبلیغاتی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را طرح کنند. تاکتیسین ها راه های عملی گوناگون این طرح ها را پیدا و کانال های مختلف انتقال آنها را به اهالی مستعمرات نشانی میکنند. در اینجا است که نقش سیاستمداران مزدور، میرز ابنویس های اجیر، فعالین جامعه مدنی و اتحادیه های بظاهر غیر سیاسی که تحت نام اتحادیه های فرهنگی، صنفی و گروهی بومی کار میکنند مطرح میشوند. این سیاست ها از طریق این افراد به اشکال مختلف به افکار بخشی از جامعه تبدیل و به پاسیفته ذهنیت اهالی منجر میشوند.

وسایط و ابزار انسانی و غیر انسانی مانوپولاسیون ذهنیت اهالی،

طرح های ویرانگرانه امپریالیست ها بطور مستقیم بواسطه متخصصین آنها پیاده نمیشوند و بواسطه سیاستمداران مزدور، میرز ابنویس های اجیر، فعالین جامعه مدنی و اتحادیه های بظاهر غیر سیاسی به یک قشری که آگاهانه و ناآگاهانه به امپریالیزم خدمت میکند، انتقال می یابند. تا جائی که تجربه افغانستان نشان میدهد، نیروهای اپورتونیست و روشنفکران تسلیم طلب بهترین آله و ابزار انسانی انتقال این طرح ها میباشند. آنها در جاهای مختلف میتوانند جابجا شوند. در عقب ماشین تبلیغاتی "دموکراسی امریکائی"، در ورای صفحات انترنت، در دستگاه های اجرایی ngo ها، بجای گوینده رادیو-تلویزیونهای فرمایشی، بجای نویسنده نوشته های سرودم بریده، در هجوسرائی و فحاشی، در نمایش "دهن بزرگی های بی اساس"، در ترجمه مقالات

گمراه کننده ، در ژست های میان تهی فیمینیزم ، در اتحادیه های فرمایشی به اصطلاح فرهنگی و... غیره. این افراد بنابه بی ایمان و بزدل بودن و همچنین داشتن ذهن بزرگ شان مواد خام خوبی برای اجرای سیاست های تبلیغاتی امپریالیست ها میباشند. بهمین دلیل هم هست که متخصصین اطلاعاتی امپریالیست هابطور ملموس و غیر ملموس طیف وسیعی از آنها را جذب و "مورد استفاده" قرار داده اند. و آنها نیز نشان داده اند که "افراد قابل اعتماد" هستند و ننگ ندارند که مانند "بازچه های میکائیکی" به گفتار بیابند و روزنامه ها، مجلات، وب سایت ها، رادیو؛ تلویزیون و بلاگ ها رابه سنگر جهاد علیه روحیه استقلال طلبی مردم خویش مبدل سازند. مثلاً: کارزار شهادت دادن به جنایت اسدالله سروری را در نظر بگیرید: اسدالله سروری یکی از چند بزرگترین جنایتکار تاریخ افغانستان است. این جنایتکاری کنیم سال قبل محاکمه و به 19 سال زندان محکوم شد. در همین موقع یکی از محصلین رشته ژورنالیزم نیز بجرم داوون لود کردن مقاله یی که در مورد دستم برزن نوشته از انترنت محاکمه و به عین مدت به زندان محکوم گردید. جنایت اسدالله سروری یعنی قتل هزاران هزار انسان بیگناه در شریعت اداره تحت استعمار در افغانستان مساوی به داوون لود کردن یک مقاله از انترنت قرار داده شد. اکنون برخی از این تسلیم طلبان فورمه هایی را پخش میکنند و از مردم میخواهند که بیابند و به جنایت کار بودن اسدالله سروری در همان دادگاهی که چنان قضاوت میکند، شهادت بدهند. خوب دیده میشود که این توطئه حتی علیه جنایتکاری مانند اسدالله سروری هم نیست زیرا در دادگاه چنین رژیمی یعنی رژیمی که سران آن برابر و هم وزن اسدالله سروری جنایتکار اند، هرگز نمیتوان جنایتکاری را محاکمه کرد. این توطئه در جهت تغییر جهت دادن ذهنیت انتقام جوئی مردم افغانستان میباشد. آنها خشم مردم افغانستان را بسوی دیگر منحرف میسازند.

سخن آخر

بدون وجود یک حزب کمونیست انقلابی و پیکار جوکه بطور سیستماتیک مبارزه فعال تبلیغ، ترویج و سازماندهی را علیه امپریالیزم و ارتجاع رهبری و از پیش ببرد، امپریالیزم به راحتی ذهنیت مردم را تغییر داده و جامعه را به نفع خود قطب بندی میکند. بدون ایجاد حزب کمونیست انقلابی در افغانستان، دیگر هیچ نیروی در این کشور نمیتواند مبارزات خلق آزادیخواه افغانستان را بسوی پیروزی رهبری کند. تمام نیرو هائیکه از نظر ایدئولوژی به مذهب تعلق دارند اعم از شیعه یاسنی، بینادگر ایادو آلیست از نظر تاریخی فرسوده تر و کهنه تر از امپریالیزم میباشند و نمیتوانند جامعه رابه پیش رهبری کنند. نیرو های ناسیونالیست (چه لائیک و چه مذهبی) اگر چند مورد حمله امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور قرار دارند اما بنا به ضعف پایه های مادی- تاریخی شان ضعیف بوده و به هیچ صورتی قادر به ادامه مقابله با امپریالیزم نیستند. تنها نیروئی که باقی میماند و امید تاریخی تمام طبقات و اقشاری جامعه که در رهائی از سلطه امپریالیزم نفع دارند- بحساب میرود، طبقه کارگر و متحد مطنن سیاسی آن یعنی دهقانان میباشد که از امپریالیزم پیشرو تر بوده و دارای فرهنگ بالنده و دورنمای گسترده ساختار روانی دارد. این طبقه در افغانستان ستاد رهبری اش را ندارد و بهمین دلیل قطب بندی جامعه که باید بر اساس نو و کهنه،

پیشرو و عقبگرا، بالنده و فرتوت، کار و سرمایه، امپریالیزم و خلق صورت گیرد، نمی تواند در این جهت عملی شود. بدون داشتن چنین سلاحی به هیچصورتی نمیتوان مانع تهاجم استراتژیژیک امپریالیزم بر ذهنیت و افکار، سنت ها و عادات، خودگرائی و استقلال طلبی خلق افغانستان شد. عناصریکه از نظر طبقاتی باید در صف انقلاب بایستند و در راستای پولاریزاسیون جامعه در جهت ایجاد جو انقلابی نقش بگیرند، جامعه را گام به گام به تکان آورند، بدون چنین ستاد پیشآهنگ رزمجویانه خواب میروند و پیسف میشوند و یاراه غیر انقلابی فعال را در پیش میگیرند. روشنفکران شهرت طلب بجای آنکه برای خویش در ضد امپریالیست بودن شهرت و افتخار جستجو کنند، در صف امپریالیزم می ایستند و میکوشند که از طریق خدمتگذاری و چاپلوسی به امپریالیزم و ارتجاع شهرت و نام کسب کنند. افرادی که بنا به مشکلات روانی شان پیسف نمیشوند راه کج بحثی، عقل جنگی و حتی فحاشی را میگیرند و ادای نویسنده بودن را در می آورند. اینها و ده ها نوع دیگر انحرافات روشنفکرانه که در عدم موجودیت حزب کمونیست با صلاحیت جوانه می زنند، فرصت پیدامیکنند تا بیشتر به چرندگونی و لفاظی بپردازند. آنهائیکه به دلیلی از دلایل از کاروان عقب مانده اند برای تسکین آلام روانی به جمع اینهامی پیوندند. آنها بدلیل نبود انضباط تشکیلاتی سیاسی- طبقاتی و حاکمیت جو ایدئولوژیک سرمایه داری به ذخیره گاه تبلیغاتی امپریالیزم مبدل میشوند. امپریالیزم که مشوق و رشد دهنده چرندگونی است و میدانکه هر قدر بی اساس گویی وسیع تر شود به همان اندازه پیدا کردن حقیقت مشکل میگردد این افراد را مورد عنایت قرار میدهد. به این قسم می بینیم که تنها خاستگاه مادی - طبقاتی افرادیست که به امپریالیزم یاری میرساند، بلکه ایجاد جو خاصی است که طی آن افرادی که باید در صف انقلاب ایستاد باشند، در صف مقابل انقلاب می ایستند.

پس برای آنکه از تغییر دادن افکار و ذهنیت عامه در جهت استیلا سلطه استعماری امپریالیزم جلوگیری و به آن جهت انقلابی، پیشرو و بالنده داد، باید در گام اول برای تاسیس حزب کمونیست افغانستان کار کرد. تاسیس حزب کمونیست افغانستان را بمتابه فعالیت هسته ای مدنظر قرار داده و گام به گام برای عملی شدن آن به پیش رفت.

پایان

